



Mulla Sadra's Reading of Fakhr Din Razi on the Negation of Quiddity from the Aseity Being

Mahdi Saadatmand 

Assistant Professor, Faculty of Theology, Yazd University, Yazd, Iran.
saadatmand@yazd.ac.ir

Abstract

A philosopher's or school's engagement with rival viewpoints serves as an indicator of their intellectual depth and a measure of their strength in confronting alternative theories. Extracting and analyzing such readings is not only pedagogically valuable but also a research imperative for advancing philosophical discourse and discerning superior arguments. Among the pivotal philosophical topics—central to both general metaphysics (*umūr 'āmmah*) and theology (*ilāhiyyāt bi ma'nā akhaṣṣ*)—is the discussion of the attributes (*aḥkām*) of the Aseity Being (*Wājib Ta'ālā*). This study explores Mulla Sadra's (*Ṣadr Muta'allihīn*) critique of Fakhr Din Razi's (*Fakhr Rāzī*) position on attributing quiddity (*māhiyyah*) to the Aseity Being. The central research question is: *How does Mulla Sadra—as a proponent of the doctrine of “negating quiddity from the Aseity” (nafy māhiyyah ‘an Wājib)—interpret and respond to Razi’s objections against this philosophical tenet?* Adopting a descriptive-analytical method, the findings reveal that Mulla Sadra regards the Aseity as *pure existence* (*'ayn wujūd*), utterly transcendent beyond quiddity, whereas Razi asserts that the Divine Reality is a quiddity (*māhiyyah*) contingently paired with existence. Sadra systematically refutes Razi's stance using principles such as the *simplicity of the Aseity* (*basāṭat Wājib*) and the *impossibility of a thing's precedence over itself* (*imtinā' taqaddum shay' 'alā nafsih*). He further dismantles Razi's objections, which stem from the latter's engagement with Peripatetic (*mashshā'ī*) metaphysics. Notably, Razi critiques the *negation of quiddity* doctrine without explicitly defending his own *primacy of quiddity* (*aṣālat māhiyyah*) framework, instead leveraging Peripatetic presuppositions about existence and quiddity. Mulla Sadra's reading culminates in a rigorous rebuttal (*radd*) of Razi's four ontological (*wujūdī*) and epistemological (*ma'rifī*) objections, extending even to Razi's strongest epistemic argument for affirming quiddity. A comparative analysis demonstrates Sadra's mastery of the subject's intellectual history and his adept use of sound principles. The study further proposes responses—rooted in Sadra's methodology—to two additional objections from Razi that Sadra did not explicitly address. Ultimately, the inadequacies (*nāqisiyyah*) of Razi's position derive from his adherence to

Cite this article: Saadatmand, M. (2024). Mulla Sadra's Reading of Fakhr Din Razi on the Negation of Quiddity from the Aseity Being. *Theosophia Practica*, 16(62), p. 43-62. <https://doi.org/10.22081/pwq.2025.36890.275>

Received: 2024-09-30 ; **Revised:** 2024-11-11 ; **Accepted:** 2024-11-23 ; **Published online:** 2024-12-25

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



primacy of quiddity (versus Sadra's *primacy of existence*, *aṣālat wujūd*), his neglect of the *gradation of existence* (*tashkīk wujūd*), and his conflation of conceptual (*mafhūmī*) and referential (*miṣdāqī*) levels of existence. Sadra's Transcendent Philosophy (*Hikmah Muta'āliyah*) resolves these gaps, offering a comprehensive critique that bridges ontological and epistemological dimensions. His foundational responses effectively patch the logical fissures in the Peripatetic arguments against attributing quiddity to the Aseity.

Keywords: Mulla Sadra (*Ṣadr Muta'allihīn*), Fakhr al-Din Razi (*Fakhr Rāzī*), existence (*wujūd*), negation of quiddity from the Aseity (*nafy māhiyyah 'an Wājib*).



خوانش ملاصدرا از فخر رازی در نفی ماهیت از واجب

مهدی سعادت‌مند

استادیار، دانشکده الهیات، دانشگاه یزد، یزد، ایران. saadatmand@yazd.ac.ir

چکیده

خوانش یک اندیشمند یا مکتب فلسفی از دیدگاه‌های رقیب، بیان‌گر میزان غنای فکری آن فرد یا مکتب و شاخصی در آزمودن قوت و ضعف او در برابر سایر نظرات است. اهمیت استخراج و بررسی این خوانش‌ها علاوه بر مزایای آموزشی، ضرورتی پژوهشی در پیشبرد مسائل فلسفی و قضائیه صحیح برای انتخاب آرای برتر است. یکی از موضوعات مهم فلسفی که علاوه بر امور عامه، جایگاه مهمی در الهیات به معنای اخص و به دنبال آن مسائل کلامی دارد، بحث از احکام واجب تعالی است. هدف پژوهش حاضر این است که خوانش ملاصدرا از فخر رازی را در انتساب ماهیت به واجب الوجود مورد کاوش قرار دهد. پرسش اصلی پژوهش این است که: ملاصدرا به عنوان مدافع «نفی ماهیت از واجب»، چه خوانشی از دلایل و اشکالات فخر رازی در مخالفت با این آموزه فلسفی دارد؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که، ملاصدرا واجب را عین وجود و منزله از ماهیت می‌داند، اما برخی چون فخر رازی حقیقت او را ماهیتی می‌شمارند که وجود بر آن عارض شده است. صدرالمتألهین ضمن اقامه براهین گوناگون، دیدگاه رازی را هم نقد کرده است. در پژوهش حاضر رأی ملاصدرا در «نفی ماهیت از واجب» با اصولی چون بساطت واجب و امتناع تقدم شیء بر خود اثبات شده است. ملاصدرا استدلال خود را با رد شبهه وارد شده از طرف رازی کامل کرده است. در مرحله بعد، نقدهای صدر را بر اشکالات چهارگانه و هستی‌شناسانه فخر رازی نسبت به این آموزه آمده است. اشکالات مذکور در واقع واکنش وی به مشائیین است. رازی بدون اینکه مبنای خود را در اصالت ماهیت به صحنه بیاورد، تلاش کرده است با محور قرار دادن مبانی فکری مشائی در وجود و ماهیت، آموزه «نفی ماهیت از واجب» را به چالش بکشد. خوانش ملاصدرا در واقع به نقد و رد این اشکالات برمی‌گردد. مواجهه ملاصدرا با رازی تا نقد استدلال معرفت‌شناسانه فخر و پاسخ به قوی‌ترین دعاوی او در اثبات ماهیت برای واجب ادامه یافته است. مقایسه تطبیقی این دو اندیشمند نشان می‌دهد که ملاصدرا با تسلط بر پیشینه موضوع و استفاده از اصول صحیح، رأی خود را ثابت کرده است، تا جایی که با استفاده از آن اصول، پاسخی پیشنهادی به دو دلیل دیگر رازی که ملاصدرا به آن متعرض نشده نیز در خلال این پژوهش ارائه شده است. در نهایت باید گفت، ریشه نارسایی نظرگاه رازی را باید در قول به اصالت ماهیت در برابر اصالت وجود، غفلت از تشکیک در وجود و سرایت احکام مفهوم وجود به مصادیق آن جستجو کرد. مسائلی که فهم صحیح از آن، سبب توفیق ملاصدرا در ارائه خوانشی انتقادی از رازی شده است. پاسخ‌های مبنایی و بنایی او به صورتی است که در این نزاع فکری موفق به پوشاندن رخنه‌های براهین حکمای مشاء در نفی ماهیت از واجب می‌شود. وی این رسالت را با تکیه بر مبانی خاص خود در حکمت متعالیه و ناظر به هر دو جنبه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به سرانجام رسانده است.

کلیدواژه‌ها: ملاصدرا، فخر رازی، وجود، ماهیت، واجب الوجود.

استناد به این مقاله: سعادت‌مند، مهدی (۱۴۰۳). خوانش ملاصدرا از فخر رازی در نفی ماهیت از واجب. آیین حکمت، ۱۶ (۶۲)، ص ۴۳-۶۲.
<https://doi.org/10.22081/pwq.2025.36890.275>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۹ ؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۳ ؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵

نوع مقاله: پژوهشی ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



۱. مقدمه

نخستین بحثی که ملاصدرا پس از اثبات وجود واجب تعالی مطرح می‌کند، این است که «واجب الوجود، صرف هستی است و منزله از هرگونه ماهیتی می‌باشد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۵۷-۴۸). در او هیچ‌گونه شائبه ماهوی راه ندارد؛ زیرا صریح الوجودی است که در نهایت شدت وجودی بوده و چیزی تمام‌تر از او نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۱۱). اما نظر فخر رازی در بیان کیفیت ذات الهی این است که ذات حق با سایر ذوات، متفاوت است. این تفاوت، برخاسته از ذات مخصوص به او است. او ماهیتی است با خصوصیتی خاص به خود که این ویژگی عبارت است از وجوب وجود، قدرت تامه و علم تام (رازی، ۱۹۸۶، ص ۱۳۸). در این نگاه، خدا ماهیتی غیر مرکب است که متحیز نیست. با دیگری متحد نمی‌شود و در چیزی حلول نمی‌کند. جهت ندارد و محل حوادث هم واقع نمی‌شود (دغیم، ۲۰۰۱، ص ۶۲۲). عنوان این بحث در حکمت مشاء، اشراق و در حکمت متعالیه، «نفی ماهیت از واجب الوجود» است؛ اما بین متکلمان، به «زیادت وجود بر ماهیت» شهرت یافته است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۱۸). به تعبیر صاحب مواقف: «فی آن وجوده نفس ماهیته کما هو مذهب الشیخ و الحكماء أم زائد علیها کما هو مذهب جمهور المتکلمین» (ایچی و جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۱۹-۱۸). به نظر می‌رسد این موضوع، صرفاً یک تفاوت در تعبیر نیست؛ بلکه ریشه در اختلاف بنیادین حکما با متکلمان در بحث وجود و ماهیت دارد. متکلمان به‌گونه‌ای بحث می‌کنند که گویا اصل با داشتن ماهیت است و نزاع بر سر زیادت یا عدم زیادت وجود برای واجب تعالی است؛ در حالی که حکما با اصل قرار دادن وجود واجب، درصدد نفی ماهیت از وی بوده‌اند.

این مبحث در نزد حکما و متکلمان، هم در مباحث امور عامه و هم در الهیات بالمعنی الأخص، مطرح می‌شود.^۱ در امور عامه، این موضوع، زیرشاخه تقسیم موجود به واجب و ممکن و در الهیات، بالمعنی الأخص، از توابع اوصاف ثبوتی و سلبی واجب است که بعد از اثبات ذات وی، مدنظر قرار می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۲۱). همچنین، نفی ماهیت از واجب، منافی اخذ مفهوم واجب از او نیست؛ زیرا مفهوم هم مانند ماهیت دارای دو اصطلاح است؛ مفهوم به‌معنای «ما يفهمه الذهن»، ماهیت وجود را شامل می‌شود و به این معنا هر دو مفهوم‌اند، همان‌طور که ماهیت هم در معنایی نزدیک به این، به‌معنای «ما به الشيء هو هو» به‌کار رفته و وجود را هم دربر می‌گیرد (همان، ص ۲۳۱). ملاصدرا دلایل متعددی بر نفی ماهیت از واجب اقامه کرده است و به پیوست این براهین، به اشکالات فخر رازی که در واقع، دلایلی بر اثبات ماهیت برای واجب و در نقطه مقابل نظرگاه وی می‌باشد، پاسخ داده است. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که خوانش ملاصدرا از رازی در بحث نفی ماهیت از واجب، چه مسیری متفاوت از سایر حکما پیموده و تا چه حد موفق بوده است؟

۲. پیشینه پژوهش

پیش از این در برخی تحقیقات، آرای فخر رازی درباره چیستی خداوند و ماهیت او بررسی شده است. به عنوان نمونه، منصوری نوری و همکاران (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان «تحلیل و نقد چیستی ذات حق تعالی از منظر فخر رازی» تنها به تعریف و تحلیل ذات الهی از نگاه فخر رازی و تلاش ناموفق وی برای اثبات ماهیت برای خدا پرداخته‌اند. حسنون و همکاران (۱۴۰۰)، نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی مبانی فکری فخر رازی در باره ماهیت خداوند و نقد آن از نگاه نصیرالدین طوسی»، دلایل فخر رازی در اثبات ماهیت برای خدا و نقدهای خواجه را بیان کرده‌اند؛ که حداکثر مبین خوانشی محدود از جانب خواجه نصیر و در فضایی مشائی و متفاوت از نوشتار حاضر است. حسب جست‌وجو، پژوهشی که با رویکرد این پژوهش به خوانش انتقادی ملاصدرا از فخر رازی در آموزه نفی ماهیت از واجب پرداخته باشد، یافت نشد.

۳. بساطت واجب و نفی ماهیت از وی

اولین برهانی که صدرالمتهلین در امور عامه کتاب اسفار بر نفی ماهیت از واجب آورده است، مبتنی بر بساطت واجب تعالی است. به این بیان که اگر واجب، ماهیتی زائد بر وجود داشته باشد؛ جمع فاعل و قابل بودن وی، لازم می‌آید که با بساطت او در تعارض است. در صورت ماهیت داشتن واجب، باید بتوان وجود را بر ماهیت او حمل کرد که این به معنای عروض وجود بر ماهیت است و چون هر عارضی معلول است، پس وجود واجب، معلول (ماهیت خود) می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۹۶). به تعبیر سبزواری:

«الحق ماهیته انیته / اذ مقتضی العروض معلولیه» (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۹۶).

این دلیل، بر لزوم قابلیت و فاعلیت همزمان واجب (نسبت به وجود خود) و بطلان آن به خاطر بسیط بودن وی، متمرکز شده است؛ مطلبی که ملاصدرا نادرستی آن را خالی از نظر نمی‌داند، اگرچه توضیح بیشتری هم در این باره نداده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۹۶). احتمالاً اشکال مد نظر وی، ناشی از مغالطه‌ای است که از طریق اشتراک لفظی بین دو معنای از «قبول»، اتفاق افتاده است. آن معنا از «قبول» که حیثیت صدق آن با حیثیت فعل، قابل جمع نیست، قبول به معنای انفعال است؛ حال آنکه قبول به معنای اتصاف، با فاعلیت، قابل جمع است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۹). فخر رازی نیز با عنایت به همین نکته، دو مورد نقض برای آن برشمرده است؛ یکی لوازم ماهیات که از طرفی ماهیات، مقتضی (فاعل) آنند و از طرفی موصوف (قابل) آن می‌باشند و دومی، علم باری تعالی به معلومات (البته بنا به نظر مشائین) که علم را عبارت از حصول صورت معقول در عاقل می‌دانند و بر این اساس، تعقل از جانب باری تعالی از جهتی فاعلیت و اقتضای ذات وی نسبت به صور معقوله، و از جهتی حصول این صور، به معنای قابلیت وی نسبت به آن است (رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۱).

به نظر می‌رسد با توجه به کاستی یاد شده، ملاصدرا در صدد دفاع از برهان یا نقد مخالفان آن نیست؛ اما طرح آن در این نوشتار از این جهت مهم است که فراهم‌کننده زمینه‌ای برای بیان دلیل دیگری در ارتباط با بحث حاضر است.

۴. نفی ماهیت از واجب به دلیل امتناع تقدم شیء بر خود

دومین دلیلی که ملاصدرا در مبحث ماهیت اسفار بر نفی زیادت وجود بر ماهیت واجب اقامه کرده است، مانند دلیل اول، بازنمودی از تالی فاسد عروض وجود بر ماهیت در واجب است. این برهان، مورد توجه حکمای مشاء بوده (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۲-۳۱) و رازی، در تضعیف آن بیانی دارد که مورد نقد صدرا است (ملاصدرا، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۵؛ ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۴۸). توضیح دلیل حکما (بر نفی ماهیت از واجب) اینکه: چنانچه واجب تعالی وجودی زائد بر ماهیت خود داشته باشد، مشکل تقدم شیء بر نفس خود، لازم می‌آید. بنابر آنچه در دلیل اول گذشت، وجود به عنوان امری عارض بر ماهیت خود، معلول آن خواهد بود و چون هر علتی ضرورتاً بر معلول خود تقدم وجودی دارد؛ لازم می‌آید که ماهیت با وجود خود، مقدم بر وجود خود باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۹۶). به تعبیر ملاصدرا در «مبدأ و معاد»: «کل ماهیه يعرض لها الوجود، ففی اتصافها بالوجود و کونها مصداقاً للحکم به علیها یحتاج إلى جاعل یجعلها کذا، فإن کل عرضی معلل، إما بالماهیه المعروضه له، وإما بأمر خارج عنها» (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۲۴).

۴-۱. اشکال رازی بر برهان و نقدهای آن

رازی به رغم تحسین این برهان، مدعی است که اگر وجود واجب، عارض بر ماهیت و در نتیجه معلول آن باشد؛ محذور یاد شده لازم نمی‌آید؛ زیرا ممکن است تقدم یک چیز بر دیگری نه به وجود، بلکه بالذات باشد. وی سه مورد برای تأیید ادعای خود ذکر نموده است: الف) تقدم ماهیت امکانی بر وجودات ممکنه آنها، ب) تقدم اجزای ماهیت بر خود ماهیت، ج) تقدم ماهیت بر لوازم آن (رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۶).

نقد خواجه: خواجه نصیرالدین طوسی در نقد رازی پاسخ داده است که نحوه تقدم علت فاعلی موجودات بر وجود آنها مغایر است با تقدم اجزاء ماهیت بر ماهیت یا تقدم ماهیت بر لوازم آن و یا حتی تقدم ماهیت نسبت به وجودی که از غیر دریافت می‌کند. فرض ما این است که ماهیت واجب، علت فاعلی برای وجود آن بوده و علت فاعلی وجود به بدهات عقل، دارای تقدم وجودی نسبت به وجود معلول خود است: «لأن بدیهة العقل حاکمة بوجوب کون ما هو علّة لوجود موجوداً و لیس كذلك فی قبول الوجود» (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۹۸-۹۷). ملاصدرا نیز پس از نقل جواب طوسی (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۹۸؛ ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۵)، مطالبی را از شیخ‌الرئیس در تأیید نظر خواجه به این شرح بیان نموده

است که: علت و معلول باید سنخیت داشته باشند؛ پس وجود، هیچ‌گاه نمی‌تواند معلول ماهیت شود. علت شیء موجود، باید موجود باشد؛ گرچه ممکن است ماهیتی، علت برای ماهیتی دیگر واقع شود، مثل عدد چهار که علت برای زوجیت است؛ اما این مطلب هرگز ملازم با علت بودن ماهیت برای همهٔ اشیاء نیست. علت شیء موجود، حتماً باید امری موجود باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۲۷۶-۲۷۴).

نقد تکمیلی ملاصدرا: هر چند صدر المتألهین، گفتار ابن‌سینا در این مقام را تحسین نموده است؛ ولی در ادامه با پیگیری شیوهٔ معهود خود، پس از همراهی ابتدایی با مشیء حکما، وارد ارائهٔ دیدگاه شخصی خود می‌شود. رهیافت ملاصدرا براساس اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، این است که نسبت وجود به ماهیت، مانند نسبت عرض به موضوع، نسبت دو امر موجود خارجی که دارای تعلق وجودی هستند، نمی‌باشد. چنین نیست که ماهیت، بودن غیر از بودن وجود داشته باشد که در آن حلول کرده باشد. اگر نسبت وجود و ماهیت به این صورت، یعنی نسبت تعلقی خارجی باشد؛ امکان فاعل و یا قابل بودن و یا تقدم و تاخر یکی از آن دو نسبت به دیگری وجود خواهد داشت؛ حال آنکه نسبت این دو، اتحادی و نظیر نسبت جنس و فصل، همواره بین یک امر متحصل و یک امر لامتحصل و مبهم است. براساس اصالت وجود و اعتباری ماهیت، ماهیت همان امر مبهمی است که به دلیل ابهام ذاتی خود هیچ‌گاه بنفسه ظهوری ندارد و تکون و ظهور آن به وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۰).

با این تحلیل، مورد اول از موارد نقض رازی مبنی بر علت قابلی بودن ماهیت برای وجود، موضوعاً منتفی می‌شود؛ زیرا ماهیت نمی‌تواند مقدم بر وجود و یا علت قابلی برای آن باشد. در مورد دوم و سوم، یعنی نقض به تقدم ذاتیات و لوازم ماهیت نسبت به آن نیز، باید بگوییم: پیوند وجود و ماهیت، پیوندی اتحادی است و در پیوند اتحادی همان‌طور که گذشت، یکی مبهم و دیگری محصل آن است. ماهیت که مبهم است، واقعیتی جز محصل خود یعنی وجود ندارد تا اینکه شأنیت و توان تقدم و یا تاخر نسبت به آن را پیدا کند. ماهیت، با قطع نظر از وجود، هیچ حکمی را نمی‌پذیرد؛ به این معنا که حتی فرض عدم لحاظ وجود ماهیت و احکامی که در این فرض بر آن مترتب می‌شود، همگی در پرتو پیوند و ربط اتحادی ماهیت با وجود غیر، ملحوظ است. علاوه بر این، ماهیت دارای جعل مختص به خود هم نیست؛ یعنی نه مجعول به جعل بسیط و نه مجعول به جعل تألیفی و مرکب است. آنچه جعل به آن تعلق می‌گیرد، وجود امکانی آن است. خلاصه اینکه، مادامی که وجود امکانی از جاعل خود صادر نشود، ماهیتی هم در کار نخواهد بود و تقرر ماهیت به دنبال صدور وجود است؛ بدون آنکه بتواند تقدم و یا تاخری نسبت به آن داشته باشد؛ زیرا ماهیت، هیچ استقلال در تحقق و حصول ندارد. لوازم ماهیت، همانند ماهیت از امور انتزاعی و غیراصیل هستند و وجود، امری اصیل و غیرانتزاعی است؛ پس وجود از لوازم ماهیت نیست. تقدم ماهیت نسبت به لوازم آن، اگرچه با قطع نظر از وجود حاصل می‌شود؛ ولی عدم لحاظ وجود، دلیل

بر نفی تأثیر واقعی آن نیست؛ زیرا تا وجود نباشد، ماهیت، لاشیء محض است و هیچ حکمی ندارد. بنابراین، به واسطه وجود است که «ماهیت»، ذات، ذاتیات و لوازم متأخره از ذات و احکام مربوط به آنها را که دارای ضرورت ذاتی هستند، باز می‌یابد و از این جهت، ماهیت هرگز نمی‌تواند مقدم بر وجود باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۱).

۴-۲. ارزیابی

اشکالاتی که فخر رازی بر دلیل حکما وارد کرده است، نوعاً مواردی نقضی است. وی به جای حل علمی و برهانی مسئله، اقدام به ذکر مواردی برای معارضه با دلیل حکما نموده است. واضح است که چنین شیوه‌ای از ارزش علمی درجه دوم برخوردار بوده و کارایی آن پس از تشریح ادله برهانی و جهت تأیید آنها قابل پذیرش است؛ مگر اینکه بتوان از ذکر موارد نقض، به راه حل‌های ساختاری و برهانی منتقل شد که چنین چیزی در معارضات رازی دیده نمی‌شود. تنها وجه مشترک این نقض‌ها، تکیه بر اصالت ماهیت و سرایت احکام آن به وجود و لوازم آن است؛ که چنین روشی به زحمت توان هم‌اوردی با فلسفه مشاء را دارد، چه برسد به حکمت متعالیه که اصول هستی‌شناسانه و مبانی وجودی آن به قدر کافی استوار است. ملاصدرا کلام ابن‌سینا را به عنوان مبنای پاسخ‌های خواجه، مورد تمجید قرار داده و در انتها با تبیین مبانی وجودشناختی خود، جایی برای عرض اندام معارضات رازی باقی نمی‌گذارد. آنچه رویکرد ملاصدرا را از سایرین متمایز می‌کند، اصالت وجود و اعتباریت ماهیت است. بر این اساس، نقد خواجه، بنایی و مواجهه صدرا، مبنایی است. ملاصدرا با درکی عمیق از جایگاه ماهیت در بینش رازی، روشی متفاوت از وی در پیش می‌گیرد؛ یعنی به جای اینکه با سیر از جزئیات بخواهد نتیجه‌ای کلی بگیرد، با استفاده از مبانی کلی و منقحی که از قبل اثبات شده‌اند، تکلیف بحث را روشن می‌کند. به‌واقع، روش رازی در رد دلیل دومی که صدرا اقامه کرده و پیش از این نیز مورد استفاده حکما بوده، روشی استقرایی است که به تجربه نزدیک‌تر است و بنابراین، صبغه‌ای غیرفلسفی دارد؛ اما چون مواجهه صدرا با رازی مبنایی و کلی است، نیازی نمی‌بیند به مثال‌های نقضی وی جداگانه جواب دهد، بلکه با پاسخی کلی، همه آنها را بی‌اثر می‌کند.

۵. خوانش ملاصدرا از اشکالات هستی‌شناسانه رازی بر آموزه «نفی ماهیت از واجب»

ملاصدرا به پیوست پنجمین دلیلی که در جلد یک اسفار بر نفی ماهیت از واجب اقامه نموده است، در قالب دفع شبهه، برخی از دلایل رازی در اثبات ماهیت برای واجب را بیان و نقد کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۰۸). نکته شایان توجه اینکه، اولاً، فخر دلایل خود را به صورت اشکالاتی بر نفی ماهیت از واجب مطرح نموده، و ثانیاً، دعاوی خود را براساس اصالت ماهیت و اعتباریت وجود تنظیم نکرده است؛ زیرا در این صورت، می‌توانست دلایل متعدد خود را در یک بیان کلی خلاصه کند و آن هم

اینکه: «اگر واجب ماهیت نداشته باشد و وجود صرف به شمار آید، چون وجود امری اعتباری است، اعتباری بودن واجب لازم می آید». با این بیان، دیگر فخر رازی نیازی به اقامه ادله مفصل بر مدعای خود نخواهد داشت. بنابراین، مبنای هستی شناسانه وی در دلایل (یا همان اشکالات) پیش رو، مبتنی بر اصالت وجود و اشتراک معنوی آن (یعنی همراهی با تفکر مشائی) است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۵۷). البته با این تفاوت نسبت به ملاصدرا که چون رازی مفهوم مشترک وجود را نسبت به مصادیق آن متواطی به حساب آورده و از مشکک بودن آن غفلت ورزیده است؛ تمامی مصادیق وجود را مثل مفهوم آن، یکی شمرده و اختلاف موجودات را به ماهیت آنها دانسته است و از این جهت، دچار خطا شده است (همان). چنانچه خواهد آمد، نقطه کانونی نقدهای ملاصدرا نیز بر همین موضوع استوار است. بنابر حکمت مشاء، حقایق عینی وجود، اموری متباین و مختلف به تمام ذات هستند، در حالی که طبق حکمت متعالیه، اموری مشکک و مختلف به شدت و ضعف هستند. در نگاه صدرایی، مفهوم وجود، یک مفهوم عرضی است که بر مصادیق خود به معنای واحد و بدون تفاوت حمل می شود. تشکیک، وصفی برای حقیقت وجود است، و نه مفهوم آن. مفهوم وجود از معقولات ثانیه فلسفی است که گرچه اتّصاف آن در خارج است، اما ظرف عروض آن در ذهن است؛ یعنی مفهوم وجود به نفس و حقیقت مفهومی خود در خارج حضور ندارد؛ بلکه تنها لازمه مصادیق خارجی خود است و وحدت این مفهوم دلیل بر وحدت و تساوی مصادیق خارجی وجود نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۶۳).

۵-۱. ادعای اول رازی

اولین اشکالی که از جانب رازی بر نفی ماهیت از واجب گرفته می شود، این است که، اگر وجود واجب، مجرد از ماهیت باشد، چنانچه حصول این وصف، یعنی تجرد از ماهیت، لذاته باشد؛ لازم می آید که همه وجودها مجرد از ماهیت و واجب باشند؛ زیرا مقتضای ذات نمی تواند از ذات خود تخلف کند. ره آورد این سخن، تعدد واجب الوجود است که محال است و اگر وصف تجرد از ماهیت، ذاتی نبوده، بلکه از ناحیه غیرذات باشد، لازم می آید که واجب الوجود در تجرد خود از ماهیت، متوقف و وابسته به غیر باشد؛ که این امر با وجوب وجود او در تنافی است (رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۵؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۸).

نقد: صدرا به این اشکال چنین پاسخ می دهد که حصول وصف تجرد برای واجب، لذاته است؛ چراکه واجب تعالی بر مبنای حکمای مشاء، وجود خاصی است که در حقیقت خود به تمام ذات با سایر وجودات متفاوت است و بر مبنای حکمای فارس و خسروانی ها (و حکمت متعالیه) با سایر وجودات از حیث تمامیت، نقص، غنا و فقر مراتب وجودات اختلاف دارد. همچون نور، آنگاه که خالص باشد؛ هیچ ظل و سایه ای همراه آن نیست و چون مشوب به شاخص شود، همراه ظل خواهد بود. نور حقیقی وجود نیز در مرتبه عالیّه خود در نهایت بساطت و عاری از ماهیت است و در مراتب پایین، قرین به حدود و

مرکب با ماهیاتی است که از مراتب نقص آن انتزاع می‌شوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۸). به تعبیر دیگر، امر واحد مشترک بین همه موجودات، مفهوم وجود به عنوان یک امر ذهنی بوده که نه مقتضی تجرد از ماهیت و نه مقتضی اقتران به آن است. به واقع، آنچه مقتضی تجرد و یا اقتران است، مصادیق مختلفه‌ای هستند که آن مفهوم واحد، به گونه‌ای مشکک بر آنها حمل می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۵۹).

۵-۲. ادعای دوم رازی

اشکال دوم رازی از ناحیه وصف مبدئیت واجب تعالی است، به این بیان که اگر واجب ماهیت نداشته باشد، تا اینکه متعلق وصف مبدئیت و مقتضی آن برای ممکنات باشد؛ مبدئیت واجب، یا به ذات وجود او و یا به وجود منضم به قید تجرد و یا به وجود مشروط به تجرد است، که هر سه فرض باطل می‌باشد. اگر مبدئیت، از ناحیه ذات وجود او باشد، دو محذور پیش می‌آید؛ اول اینکه لازم می‌آید هر وجودی از آن جهت که مقتضی مبدئیت است، مبدأ برای کل عالم باشد. دوم، لازم می‌آید که هر چیزی بر نفس خود مقدم باشد؛ زیرا هر وجود، مبدأ برای خود و علل قبل از خود است. اما اگر وجود نه به ذات خود، بلکه به قید تجرد، واجد وصف مبدئیت گردد، یعنی تجرد، جزء مبدأ باشد، باز دو محذور پیش می‌آید؛ نخست اینکه مبدأ عالم، مرکب از دو جزء وجود و تجرد باشد و دوم اینکه لازم می‌آید مبدأ عالم به خاطر ترکیب با تجرد که امری عدمی است، معدوم باشد. اما با فرض سوم، یعنی اینکه تجرد، شرط برای مبدئیت واجب باشد، لازم می‌آید هر وجودی با تحقق این شرط، شایسته مبدئیت برای عالم شود، یعنی عدم مبدئیت دیگر موجودات به دلیل عدم تحقق این شرط است. علاوه بر اینکه مبدئیت واجب نیز به نفس وجود او نبوده و مشروط به غیر او خواهد بود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۹؛ رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۵؛ ۱۹۸۶، ص ۴۵؛ ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۹-۲۹۸).

نقد: حل این اشکال، مانند مورد قبلی به نفی همانندی وجود واجب با سایرین است. مبدئیت او به ذات وجود او است که به تمام ذات و یا به کمال و نقص، مخالف با دیگر وجودات است و مستلزم مبدئیت دیگر وجودات و در نتیجه، تعدد مبدأ و یا تقدم هر وجود بر نفس آن نخواهد بود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۹).

۵-۳. ادعای سوم رازی

شبهه دیگر رازی این است که؛ حقیقت واجب با حقیقت هیچ یک از اشیاء مساوی نیست؛ حال آنکه وجود واجب مساوی با وجودات امکانیه است، پس، حقیقت واجب عین وجود آن نیست. توضیح مقدمه اول اینکه، حقیقت واجب منافی امکان و حقیقت ماسوای او مقتضی امکان بوده و اختلاف لوازم، مستدعی اختلاف ملزومات است؛ در نتیجه، حقیقت واجب و سایرین با هم یکی نیست (رازی،

۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۷؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۰۹).

نقد: در اینجا نیز گفته می‌شود، حقایق وجودی بنابر حکمت مشاء، امور متباینه مختلفه به تمام ذات، و بنابر مبنای حکمت متعالیه، امور مشککه مختلفه به شدت و ضعف هستند. وجود واجب با وجود ممکنات در حقیقت وجود، مساوی نیست؛ بلکه در مفهوم عام وجود با آنها مشارک است که از معقولات ثانیه فلسفی است. هرچند مفهوم عام وجود معنای واحدی دارد، اما به نفس و حقیقت مفهومی خود تحقیقی در خارج ندارد و تنها، لازمه مصادیق خارجی خود است و چون اتحاد و وحدت لازم، مقتضی اتحاد و وحدت ملزومات نیست؛ وحدت این مفهوم نیز دلیل بر وحدت و تساوی وجودات خارجیه نمی‌باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۰).

۵-۴. ادعای چهارم رازی

به باور رازی، فرض‌هایی به مانند اینکه واجب‌الوجود، «نفس الکون فی الأعیان» یا وجود همراه با قید تجرد از ماهیت یا وجود مشروط به تجرد از ماهیت و یا چیزی غیر از «کون فی الأعیان» باشد، پذیرفته نیست و تنها فرض باقی مانده و مقبول، در نظر گرفتن ماهیت برای واجب است. واجب تعالی: (۱) «نفس الکون فی الأعیان» نیست؛ چون لازمه آن تعدد واجب‌الوجود است و اینکه همه موجودات واجب باشند.

(۲) وجود همراه با قید تجرد از ماهیت نیست؛ چون هم لازم می‌آید که واجب، مرکب از تجرد و وجود بشود و هم تجرد از ماهیت که یک قید عدمی است، در او راه یابد.

(۳) وجود به شرط تجرد از ماهیت هم نیست؛ زیرا لازم می‌آید وجود واجب امری مشروط و غیرذاتی باشد که محال است.

(۴) نمی‌توان گفت: منظور از وجود در واجب، «نفس الکون فی الأعیان» نباشد و معنای دیگری اراده گردد؛ زیرا محال است وجود چیزی بدون هستی خارجی لحاظ شود. این مطلق هستی یا «نفس الکون»، اگر داخل در حقیقت هستی لحاظ شود، سبب ترکیب می‌گردد که باطل است و اگر خارج از حقیقت واجب، اما لازم ذات او باشد؛ مطلوب ما ثابت می‌شود که وجود واجب امری زائد بر حقیقت واجب و ملازم با او است (رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۰؛ ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۶-۳۵؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۰).

نقد: واجب‌الوجود، نفس وجود خاصی است که با سایر وجودات متفاوت است. وجود واجب، غنی بالذاتی است که ذاتاً در سایر موجودات تأثیر دارد و متقدم و قاهر بر سایرین است. چیزی ورای نفس ذات او نیست تا به آن وابستگی داشته باشد. وگرنه در زیادت کون مطلق، به عنوان یک امر عقلی و ذهنی بر واجب، نزاعی نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۱). به گفته بوعلی، واجب متعال عین وجود است، بدون آنکه لباس وجود بر آن پوشیده شود. وی «نفس الواجبه» و حقیقتی بسیط است؛ گرچه با

الفاظ مرکب از آن یاد می‌گردد (ابن سینا، ۱۳۷۱، ص ۱۴۲). حقیقت واجب در نزد حکیمان، عین انیت و وجود او است که عبارت از همان وجود خاص خارجی بوده و مفهوم عام وجود که از معقولات ثانیه فلسفی و مقابل مفهوم عدم است، بر آن عارض می‌گردد. همان‌گونه که مفهوم عام وجود، زائد بر وجود خاصه واجبی است، حصص خاصه مفهوم وجود نیز زائد بر آن می‌باشند؛ ولی وجود خارجی و عینی واجب، نفس ماهیت و حقیقت واجب بوده و زائد بر آن نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۲).

۵-۵. ارزیابی

اگرچه تقریر ارائه‌شده از جانب صدرا و نقد آن جامع و مفصل است؛ اما با آنچه که رازی به‌عنوان دلیل بر ماهیت داشتن واجب ذکر نموده، متفاوت است. سخن فخر به این شرح است که: حکما در این موضوع که وجود عینی و خارجی همان «نفس الکون فی الأعیان» است، اتفاق نظر دارند و از طرفی، این «کون فی الأعیان»، امری اضافی و غیرمستقل است که نمی‌توان درباره آن حکم به ثبوت یا عدم ثبوت کرد، و آنچه متّصف به چنین احکامی می‌شود، ماهیت است. نتیجه اینکه وجود، با چنین وضعیتی نمی‌تواند حقیقت واجب‌الوجودی باشد که بی‌نیاز از سبب و بنفسه مستقل است. رازی، وجود، یا به عبارت دیگر «نفس الکون» را امری عارضی و ضعیف‌تر از آن می‌داند که بخواهد به‌تنهایی تعقل شود چه برسد به اینکه از استقلال ذاتی برخوردار گردد (رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۵). این تقریر از شبهه با آنچه صدرالمتألهین نقل کرده است، تفاوت دارد. البته راه حل شبهه براساس مبانی حکمت متعالیه سهل الوصول است؛ زیرا با قول به اصالت وجود و اعتباریات ماهیت، تکاپوی فخر رازی از اساس و مبنا بی‌اثر می‌شود. مطلب دیگر، نقد فخر رازی نسبت به نقلی است که ملاصدرا از شیخ‌الرئیس در تأیید دیدگاه خود ذکر کرد. فخر رازی این کلام بوعلی را که مفهوم عام وجود را زائد بر حقیقت واجب می‌خواند، اعتراف به زائد دانستن وجود واجب بر ماهیت آن دانسته و این گفتار را دارای دو اشکال دیگر برشمرده است: اول اینکه، مستلزم اثبات دو وجود برای واجب است، و دوم، ترجیح بلامرجح را در پی دارد؛ زیرا ابن سینا نفس واجب را عین وجود دانسته و به وجودی زائد بر آن نیز اعتراف کرده است که به‌معنای قائل شدن دو وجود برای واجب است که یکی بر دیگری عارض شده و ترجیحی برای اینکه کدامیک عارض بر دیگری باشد، وجود ندارد (همان، ص ۳۴). در این مورد نیز اگرچه صدرا توضیحی نداده است، ولی پیدا است رازی دچار خلط مفهوم وجود با مصداق آن شده است.

۶. خوانش ملاصدرا از استدلال معرفت‌شناسانه رازی در نفی ماهیت از واجب

فخر رازی با حد وسط قرار دادن مسئله علم و با استمداد از قیاسی استثنایی، استدلالی مبتنی بر مقوله شناخت بر نفی ماهیت از واجب ارائه داده است:

صغری: اگر حقیقت خدا (واجب) همان وجود (به قید سلب از ماهیت) باشد، آنگاه لازم می‌آید

حقیقت خدا برای بشر معلوم باشد.

کبری: حقیقت خدا (واجب) برای بشر، غیر معلوم است.

نتیجه: حقیقت خدا (وجود واجب) همان وجود آن (به قید سلب ماهیت) نیست.

نقد صغروی از سوی خواجه: رازی دلیل معلوم بودن وجود (مقید به عدم همراهی ماهیت) را بدهات تصویری آن می‌داند؛ ضمن اینکه غیر معلوم بودن حقیقت خدا را نیز امری مستدل و مورد وفاق همگان معرفی کرده است. اما محقق طوسی به خلط مفهوم و مصداق در صغرای استدلال اعتراض کرده است؛ چراکه وجود مأخوذ در گزاره «مقدم»، در صغری، مفهوم عام وجود است و مغایرت حقیقت واجب با مفهوم آن، امری است که کسی در آن شبهه ندارد. آن وجودی که معلوم است، امری معقول و مشترک بین واجب و سایرین است و آن وجودی که معلوم نیست، وجود خارجی است که قائم به ذات بوده و بر غیر او حمل نمی‌شود (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۹۸).

نقد کبروی ملاصدرا: صدرا دو جواب دیگر ناظر به کبرای استدلال ذکر نموده است:

جواب اول: علم، به دو نوع حصولی و حضوری تقسیم می‌شود و ذات واجب گرچه با علم حصولی بر کسی معلوم نیست؛ ولی به علم حضوری، قابل شناخت است. البته کنه حقیقت واجب برای کسی حاصل نمی‌شود. به این معنا که محاط به عقل و حس نمی‌گردد؛ زیرا قوای عقلی و حسی همگی معلول و مقهور اویند و معلول از شئون علت است. قهر و سلطه از جانب علت است و معلول نمی‌تواند به نحو قهر و سلطه بر علت خود احاطه یابد.

جواب دوم: ادراک حق تعالی بر وجه بسیط و ساده به شکل فطری برای هرکسی ثابت است؛ از این جهت که ادراک اشیاء پیرامونی جز به ملاحظه ارتباطی که با واجب‌الوجود دارند، ممکن نیست؛ زیرا وی غایت همه ممکنات است و از آنجا که ما به ممکنات پیرامون خود علم داریم، به واجب هم عالم هستیم. هر علمی به ممکنات و اشیاء، به نوعی ادراک واجب است؛ زیرا همه عین ربط و تعلق به او و نحوه‌ای از وجود اویند، پس بدون علم به واجب، ممکنات را نمی‌توان دریافت (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۱۶).

۷. خوانش ملاصدرا از قوی‌ترین دلیل رازی بر نفی ماهیت از واجب

رازی در استدلالی دیگر که آن را در غایت قوت و متانت شمرده می‌گوید: مفهوم وجود از حیث وجود بودنش اگرچه غیر از مفهوم همراهی با ماهیت است؛ ولی با این حال یا مجرد از ماهیت، یا همراه آن است. اگر وجود، بنفسه اقتضای این تجرد یا همراهی را داشته باشد، یعنی مقید به یکی از این دو قید باشد، دو فرض قابل تصور است؛ فرض اول اینکه، اقتضای تجرد از ماهیت داشته باشد که تالی فاسد آن این است که همه ممکنات چنین باشند؛ در حالی که این طور نیست. فرض دوم اینکه، اقتضای همراهی

ماهیت داشته باشد که به معنای ثبوت ماهیت برای واجب است. اما اگر وجود، اقتضای هیچ‌یک از عروض یا عدم عروض بر ماهیت نداشته باشد، در این صورت بر چیزی عارض شود یا نشود در هر دو صورت، نیازمند به سببی خارج از خود خواهد بود که این مطلب با بذاته بودن واجب‌الوجود در تنافی است (رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۱-۳۲؛ ۱۹۸۶، ص ۱۴۵-۱۴۴؛ ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۵).

نقد خواجه: خواجه در نقد این سخن، ابراز می‌دارد که وجود، طبیعت نوعیه‌ای نیست که به‌نحو متواطی بر مصادیق خود حمل شود؛ بلکه وجود، مفهوم واحدی است که صدق آن بر مصادیق به‌نحو اشتراک معنوی می‌باشد و جایز است که مفهوم واحد بر اشیاء مختلفه الحقیقه صدق کند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۵؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۰). این پاسخ بر مبنای حکمای مشاء در باب وجود است که وجودات را حقایق مختلف و متباین به تمام ذات می‌دانند و معتقدند مفهوم وجود بر این مصادیق به‌نحو تشکیک حمل می‌شود که به سه نحو اقدمیت، اولویت و اشدیت واجب نسبت به ممکنات است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۰).

داوری و خوانش ملاصدرا: پاسخ طوسی در دستگاه صدرایی با این چالش روبه‌رو است که اولاً: افراد وجود برخلاف نظر مشائین حقایق متخالفه نیستند؛ بلکه وجود، حقیقت واحدی است که دارای مراتب مختلف است. ثانیاً: اشتراک وجود بین افرادش به مانند ماهیت نیست که طبیعت کلیه‌ای باشد که بین مصادیق ذاتی یا عرضی خود مشترک است. ثالثاً: وجود، یک حقیقت واحد است که نه کلی است و نه جزئی. کلی و جزئی از عوارض ماهیات امکانی است. وجود بذاته مشخص و متعین است که نیازی به تخصص و تعینی دیگر ندارد؛ همان‌طور که در موجودیش، به وجود دیگری نیاز ندارد؛ زیرا موجودیش ذاتی است و بنابراین، همان‌گونه که در مباحث تشکیک آمده است، تفاوت بین مراتب یک حقیقت گاهی به نفس همان حقیقت می‌باشد که وجود هم از این سنخ است. حقیقت وجود، امر واحدی است که تعینات، تشخصات، تقدم و تأخر، وجوب و امکان، جوهریت و عرضیت، تمام و نقص، همه به آن برمی‌گردند، نه چیزی زائد بر آن. حقیقت وجود از آن جهت متّصف به تشکیک می‌گردد که به نفس ذات خود موجود است و نه به امری خارج از خود. صدرا تأکید می‌کند که فهم چنین معنایی از تشکیک، ذهنی دقیق و طبعی لطیف می‌طلبد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۰).

۸. خوانش پیشنهادی از دو دلیل دیگر رازی

تقریباً همه دلایل اقامه شده در کتاب «مباحث المشرقیه»، همان‌هایی هستند که در دو کتاب «الأربعین» و «مطالب العالیه» نیز تکرار شده و مورد خوانش انتقادی ملاصدرا قرار گرفته است. علاوه بر این، دو دلیل دیگر نیز از جانب فخر رازی در اثبات ماهیت برای واجب تعالی یافت شد که حسب بررسی و جست‌وجو، صدرالمآلهین در آثار خود، متعرض آنها نشده است. در ادامه این نوشتار تلاش می‌شود

ضمن نقل این دلایل، خوانشی پیشنهادی، مبتنی بر اصول حکمت متعالیه و در تکمیل کار ملاصدرا ارائه شود.

۸-۱. دلیل اول رازی

آنگاه که گفته می‌شود: «خدا واجب‌الوجود است»، جهت (منطقی) این گزاره، «وجوب» است. با این وصف، زمانی که حکم به موجودیت واجب می‌شود، یا به این معنا است که حقیقت او همان وجودش می‌باشد و یا اینکه حقیقتی غیر از وجودش دارد. صورت اول باطل است؛ زیرا در نسبت وجود به وی، معنای قضیه این می‌شود که: «وجود (خدا)، واجب است که موجود باشد» که این همان‌گویی و باطل است. بنابراین، صحیح این است که واجب، ماهیتی غیر از وجودش داشته باشد که حقیقت او است (رازی، ۱۹۸۶، ص ۱۴۶). فخر رازی در قالب دلیلی دیگر در «مطالب العالیه» و در بیانی مشابه می‌گوید: در گزاره «الله واجب‌الوجود است»، موضوع، یعنی «الله»، یا همان وجود است یا غیر از وجود می‌باشد. با ابطال فرض اول، صورت دوم، یعنی مغایرت ذات خدا با وجود او ثابت می‌شود که به معنای اثبات ماهیت و زیادت وجود بر آن است. فرض اول باطل است، چون وجود مأخوذ در موضوع، اگر همان وجودی باشد که در محمول است، حمل شیء بر خودش لازم می‌آید که امری بیهوده و باطل است. مثل این می‌ماند که کسی بگوید: «دیوار، دیوار است»، و اگر وجود در موضوع همان وجود در محمول نباشد، دو بار خبر دادن از واجب لازم می‌آید که علاوه بر اینکه امری غیرقابل قبول است، با این اشکال روبه‌رو است که هیچ‌یک نسبت به دیگری اولویتی در موصوف (موضوع) یا صفت (محمول) واقع شدن، ندارد (رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۳).

خوانش پیشنهادی: هرچند ملاصدرا این دلیل را بیان نکرده است، ولی با توجه به مبانی حکمت متعالیه این شبهه به این بیان قابل نقد است که، اگرچه مفهوم وجود اعتباری است، اما حقیقت وجود اصیل است؛ یعنی وجود در حقیقت عینی و خارجی اصالت دارد. قائلین به اصالت ماهیت، چنین بر اصالت وجود اشکال می‌گیرند که عبارت «الوجود موجود»، مستلزم تسلسل است؛ یعنی بر موجودیت خود وجود، اشکال وارد می‌کنند؛ غافل از اینکه مراد از «الوجود موجود» معنای عرفی نیست تا تصور شود «ذات ثبت له الوجود»، بلکه موجود بودن وجود به نفس خودش است، و نه به وجودی زائد بر آن (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۴۰). اتفاقاً ملاصدرا در همان مبحث و در پاسخ از این اشکال که لازم می‌آید هر وجودی واجب باشد، چنین می‌گوید: «فان قيل فيكون كل وجود واجباً، إذ لا معنى للواجب سوى ما يكون تحققه بنفسه. قلنا: معنى وجود الواجب بنفسه أنه مقتضى ذاته من غير احتياج إلى فاعل وقابل - و معنى تحقق الوجود بنفسه أنه إذا حصل إما بذاته كما في الواجب أو بفاعل - لم يفتر تحققه إلى وجود آخر يقوم به ...» (همان).

در اینجا نیز همان پاسخ داده می‌شود؛ زیرا موجودیت خدا نفسی است و لازم نیست ذاتی در نظر

گرفت و موجودیت را به آن نسبت داد. مقصود این است که خدا بذاته و بنفسه موجود است و در وجود خود نیازی به دیگری ندارد. اساساً مبنای این اشکالات همان قول به اصالت ماهیت و دخالت دادن اطلاعات لفظی و عرفی در مسائل عقلی و فلسفی است. در تکمیل پاسخ باید بگوییم، در گزاره «الله، واجب الوجود است»، آنچه در محمول واقع شده است، اثبات «وجود» برای خدا نیست؛ بلکه بیان و اثبات «وجوب وجود» برای خدا است. این گزاره درصدد بیان کیفیت وجود «الله» است، نه اثبات اصل موجودیت او، یعنی می‌خواهد بگوید که وجود واجب، غیری نبوده و ذاتی است. همان‌طور که درباره ماهیت ممکنه‌ای که فعلاً موجود شده و ضرورت بالغیر یافته است اگر بگوییم: «هذا الموجود ممکن الوجود»، نه دچار تناقض گویی شده‌ایم، چراکه امکان ذاتی با وجوب و ضرورت بالغیر قابل جمع است، و نه گرفتار این همان‌گویی گشته‌ایم؛ زیرا درصدد بیان وجود آن شیء نبوده و تنها در پی بیان نحوه و کیفیت وجود آنیم.

۸-۲. دلیل دوم رازی

فخر رازی در «مطالب العالیه» دلیل دیگری بر اثبات ماهیت برای واجب اقامه کرده که ملاصدرا متعرض آن نشده است. بدین شرح که: حکما در ممکنات باور دارند که می‌شود ماهیت آنها را تصور کرد و در عین حال در وجود آنها شک داشت و از آنجا که معلوم (ماهیت)، مغایر با غیر معلوم (وجود آن ماهیت)، است، فهمیده می‌شود که وجود، غیر از ماهیت است. ادعای رازی این است که عین همین مطلب در مورد واجب نیز صدق می‌کند، می‌توان واجب‌الوجود را به‌عنوان کسی که وجودش ذاتی و مستغنی از غیر است، تصور کرد و در عین حال، در موجودیتش تردید نمود. رازی در ادامه می‌افزاید: فرق گذاشتن بین واجب و ممکن در این زمینه [به اینکه ماهیت ممکن قابل انفکاک از وجود آن می‌باشد و می‌توان با وجود شک در وجود آن ماهیتش را تصور کرد، برخلاف واجب که تعقل واجب‌الوجود جز به تعقل وجود آن ممکن نیست]، مثمر ثمر نمی‌باشد؛ چراکه لازم می‌آید هرکس واجب‌الوجود را تصور کند به وجود آن هم معتقد شود، در حالی که چنین چیزی بدیهی‌البطالان است. بنابراین، الزاماً وجود خدا زائد بر ماهیت وی است (رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۰۳).

خوانش پیشنهادی: در نقد دیدگاه رازی باید بگوییم، وی از طرفی مراقب درهم‌آمیختگی ذهن و عین است که امری نکو بوده و در تکمیل دلیل خود هشدار می‌دهد که کسی نخواهد از صرف تصور واجب‌الوجود، حکم به وجود خارجی آن کند (همان). نظیر دلیل آنسلم در اثبات وجود خدا که براساس آن، تصور خدا به‌عنوان وجودی که بزرگ‌تر از آن قابل تصور نیست، مساوی با اثبات وجود خارجی آن است (پترسون و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴)؛ اما به این نکته توجه ندارد که بحث از نفی ماهیت زائد بر وجود از خدا ارتباطی به اثبات وجود او ندارد. حکما و متکلمان و از جمله خود رازی ابتدا وجود خدا را از راه‌های مستحکم دیگری اثبات کرده‌اند و سپس با مسلّم گرفتن وجود او به این بحث پرداخته‌اند که آیا در

کنار این وجود حتمی، ماهیتی هم قابل فرض است یا خیر؟ در مورد ممکنات هم همین است، می‌توان وجود شیء ممکن را مسلم و مفروض گرفت، بدون اینکه ماهیت آن و حدود ماهوی آن مثل جنس و فصلش معلوم باشد. اشکال رازی در این است که به مسئله نگاهی یک‌سویه دارد. یعنی اینکه می‌شود ماهیتی خواه ممکن یا علی‌الفرض واجب، معلوم باشد، ولی وجود خارجی آن محرز نباشد. اما روی دیگر مسئله، که می‌شود وجود خارجی چیزی مسلم باشد، اگرچه واجد ماهیتی ناشناخته باشد یا اصلاً ماهیتی زائد بر ذات نداشته باشد، را در نظر نمی‌گیرد. رازی بحث اثبات وجود واجب را با بحث از ثبوت یا عدم ثبوت ماهیت برای وی، خلط کرده و بدین‌گونه خواسته برای خدا اثبات ماهیت کند؛ حال آنکه مبحث اول از تقدم منطقی برخوردار بوده و دلایل خاص خود را دارد. قول به اصالت ماهیت و اعتباریت وجود و رسوبات ماهوی در ذهن امثال رازی، ایشان را از این نکته غافل کرده که اثبات وجود واجب و دلایل مربوط به آن به معنای اثبات وجود برای واجب است، نه اثبات ماهیت. پس از آن است که درباره عدم ثبوت ماهیت زائد بر وجود برای وی سخن گفته می‌شود.

۹. نتیجه‌گیری

خوانش ملاصدرا از فخر رازی در نفی ماهیت از واجب تعالی، خوانشی انتقادی، هم‌راستا با مواجهه مشائین با رازی اما مبتنی بر مبانی متفاوت فلسفی است. دیدگاه رازی در اثبات ماهیت برای واجب نیز واکنشی انتقادی در برابر مشائین است که برای به کرسی نشاندن نظر خود، هم در زمین تفکر مشائی و با قواعد فکری آنها وارد بازی شده است و هم از هر دو مسیر هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دست به طرح اشکال و اقامه دلیل زده است. ماهیتی که رازی برای خدا در نظر گرفته است، تفاوتی اساسی با ماهیت سایر موجودات دارد؛ اما این نقد به فخر وارد است که چه‌طور از طرفی وجود را اعتباری و زائد بر ذات خدا قلمداد می‌کند و از طرف دیگر، وجوب وجود را به‌عنوان ویژگی ماهیت و ذات او به‌شمار آورده است. ماهیت نقصی است که واجب از آن می‌تراست. سلب ماهیت از واجب نیز به سلب نقص از وی برمی‌گردد که به معنای کمال نامحدود و صرف هستی بودن او است. در حکمت متعالیه، ماهیت مجرد از وجود، معدوم است؛ بلکه به‌خودی خود و با قطع نظر از وجود و عدم، حکمی جز این ندارد که «لیست الا هی»، نه موجود است و نه معدوم (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۱۳). همین گام ابتدایی و مهم، برای نفی ماهیت از واجب و در نتیجه، رد تمامی دلایل و شبهات رازی کفایت می‌کند. با این حال، صدرالمألهین به‌صورت جزئی و موردی، یکایک حجّت‌های رازی را واکاوی و ابطال نموده است. بدین منظور از تشکیک در وجود و تنقیح مبانی هستی‌شناختی که همگی محصول اصالت وجودند، بهره برده است. این اصول هستی‌شناسانه زمانی تمام راه‌ها را بر رازی می‌بندد که با مبانی معرفت‌شناسانه صدرایی در باب علم و شناخت، همچون تفکیک علم حضوری از حصولی و پرهیز از خلط مفهوم و مصداق همراه گردد. به‌طور کلی، خوانش ملاصدرا به سبب برخورداری از بنیان‌های مستحکم فکری، در مجموع و با

صرف نظر از برخی اشکالات جزئی از چنان توانی برخوردار است که محققان را قادر می سازد در آن دسته از دلایلی هم که ملاصدرا متعرض آن نشده است، به ارائه خوانش های انتقادی متناسب با اصول حکمت متعالیه بپردازند.

پی نوشت

۱. متأخرینی چون علامه طباطبایی در نهایة الحکمه (فصل سوم از مرحله چهارم، ص ۵۵-۵۱ و فصل سوم از مرحله دوازدهم، ص ۲۷۴-۲۷۳) نیز چنین سیره ای دارند. اگرچه بعضی چون حاجی سبزواری به جهت طرح آن در امور عامه از بحث مجدد آن در الهیات بالمعنی الأخص خودداری کرده اند (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۰۳-۹۶).



منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۱). *المباحثات*. توضیح، مقدمه و تحقیق از محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار.
- ایچی، عضدالدین؛ جرجانی، میرسید شریف (۱۳۲۵). *شرح المواقف*. به تصحیح بدرالدین نعسانی. قم: افست قم.
- پترسون، مایکل و همکاران (۱۳۸۹). *عقل و اعتقاد دینی*. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ هفتم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). *شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه*. قم: انتشارات الزهراء، ج ۱.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)*. تنظیم و تدوین حمید پارسانیا. قم: مرکز نشر اسرا، چاپ سوم، ج ۲.
- حسنوند، غلامعباس؛ جوادی، محسن؛ الله بداشتی، علی (۱۴۰۰). بررسی مبانی فکری فخر رازی درباره ماهیت خداوند و نقد آن از نگاه نصیرالدین طوسی. *پژوهشنامه مذاهب اسلامی*، ۸ (۱۶)، ص ۳۰۵-۲۸۸.
- دغیم، سمیع (۲۰۰۱م). *مصطلحات الإمام الفخر الرازی*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- رازی، فخرالدین (۱۴۰۷ق). *المطالب العالیه*. تحقیق حجازی سقا. بیروت: دارالکتاب العربی، ج ۱، ۳.
- رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق). *المباحث المشرقیه فی علم الألهیات و الطبیعیات*. قم: انتشارات بیدار، چاپ دوم، ج ۱.
- رازی، فخرالدین (۱۹۸۶م). *الأربعین فی أصول الدین*. قاهره: مکتبه الکلیات الأزهریه.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹). *شرح المنظومه*. تحقیق و تعلیقه از حسن حسن‌زاده آملی؛ تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی. تهران: نشر ناب، ج ۲.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳). *المشاعر*. ترجمه و شرح امام قلی بن محمد علی عماد الدوله. تهران: طهوری، چاپ دوم.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*. تصحیح، تحقیق و مقدمه از سید مصطفی محقق داماد. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق). *شرح الهادیة الأثریه*. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ۶، چاپ سوم.
- طباطبایی، سید محمدحسین (بی‌تا). *نهایة الحکمه*. قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، چاپ دوازدهم.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵). *شرح الإشارات و التنبیهات مع المحاکمات*. قم: نشر البلاغة، ج ۳.
- طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۵ق). *تلخیص المحصل (نقد المحصل)*. بیروت: دارالأضواء، چاپ دوم.
- منصوری نوری، امیرحسین؛ خادمی، عین‌الله؛ دولت‌آبادی، مروه؛ اکبرپور، مروه (۱۴۰۰). تحلیل و نقد چیستی ذات حق تعالی از منظر فخر رازی. *تحقیقات کلامی*، ۹ (۳۲)، ص ۴۶-۲۵.